بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمد جواد شبیری 16 دی 1396.

خب رسیدیم به این روایت اخراج خمس. در روایت اخراج خمس بحث سندی اش را کردیم. اما بحث متنی اش. حالا قبل از بحث متنی اش یک نکته ای در مورد فقه الحدیث این دو تا روایت، روایت حسن بن زیاد و روایت سکونی عرض کنم. این روایت ها مطرح کرده است که خمس واجب هست و تا خمس را انجام ندهید شما نمی توانید در این مال تصرف کنید. بعد تعلیل آورده است

و ان الله قد رضی من الاشیاء بالخمس

حالا عین عبارتش الآن جلوم نیست که عین عبارت را عرض کنم. در هر دو آنهاهمین مضمون هست. این مراد چیست. ان الله قد رضی من الاشیاء بالخمس آیا مراد این است که خداوند با خمس این شیئی را که از آن رضایت نداشت راضی با آن می شود یک جوری این جوری ممکن است تفسیر کند. بگوییم که این شیء به دلیل اینکه در آن حرام در آن وجود دارد خدا راضی نیست که تصرف کنید.خمس را بدهید رضایت خدا در تصرّف این مال حاصل می شود. این یک جور تعبیر هست. خب این یک جور تفسیر دیگر برای این روایت این است که می خواهد تنزیل کند. می گوید همچنان که خدا وقتی برای خودش حق می خواست قائل شود

خمس را لازم کرد در غنائم و امثال اینها در مورد خودش و آن چیزهایی که مربوط به خدا است و اینها خمس را قرار داد در اینجا هم خمس را قرار داده است تنزیلا به آن اینکه سایر موارد خمس وجود داشته باشد. اگر احتمال اول مطرح

این دو احتمال را داشته باشید تا بعد به استدلالی که آقای حائری پرداختند برسیم. اقای حائری در ادامه می فرماید که

و من المعلوم ظهور ذلک

بعد از روایت سکونی را که نقل می کنند می گویند

و من المعلوم ظهور ذلک فی انه لا بدّ من مراعات العلم بالحرام لولا المصالحه الالهیه بالخمس

می گوید اگر این مصالحه الهیه نبود خدا می گفت که باید علم به حرام را ملاحظه کرد. فتأمل.

خب یک جهت به نظرم ایشان روایت را ان الله قد رضی من الاشیآء بالخمس را تفسیر اول را ذکر دارد. کأنه خدا اجازه تصرف در این مال نمی دهد مگر اینکه خمسش خارج شود. کأنه این خمس زمینه این است که آن در این مال بشود تصرّف کرد. ولی خیلی روشن نیست که تفسیر روایت این باشد. می تواند این باشد که خب بالأخره حرام و حلال در این مال قاطی است من چطوری بتوانم حلال را از حرام تمییز دهم. خدا همچنان که کأنه در مورد خودش

حالا یک نکته ای قبل از این هم این نکته را بگویم که در مورد روایت ما دو تا مشکله داریم. یک مشکله این است که مقدار حرام از حلال مشخص نیست چه مقدار است. مشکل دوم اینکه مالکش را هم نمی دانیم. با توجه به نکته ای که در شریعت مواردی که یک شیئی مجهول المالک هست این مجهول المالک صدقه داده می شود و امثال اینها با توجه به این نکته کأنه شاید چون این رابطه هم دارد تصدّق بخمس مالک. این کأنه میخواهد عبارت روایت می تواند این طوری باشد که شما نسبت به خمس مالت تصدّق بده خمس مالت را تصدّق بده این تصدّق دادن کأنه تعیین مالک است. بنابراین ما دو تا مشکل داریم. یک مشکل اینکه مقدارش چه مقدار باشد و ان الله قد رضی من الاشیاء بالخمس از جهت تعیین مالک نیست. چرا خمس بدهید؟ تعیین مقدار حرام است. می گوید شارع مقدس چون وقتی میخواهد برای خودش سهمی در اموال قرار دهد یک پنجم قرار داده است اینجا هم آن مقدار حرامی را که باید از جانب مالک به فقرا تصدق شود ان را هم یک پنجم قرار داده است. این اصلا در مقام بیان این جهت نیست که در آن حیثیتی که بنا بر احتمال اول این اصلا ناظر به این است که این مال مورد پذیرش نیست مگر اینکه خمسش داده شود. در این مال نمی شود تصرّف کرد مگر اینکه خمس داده شود. راه جواز تصرّف در این مال پرداخت خمس است. ولی بنابر این احتمال دوم در مقام این نیست که راهش چیست. کأنه راهش چون مالک نامعلوم است باید تصدق دهد. تعلیل بر مقدار است. چرا باید خمس تصدّق داده شود؟ برای این باید تصدّق داده شود چون خدابه خمس برای خودش راضی است اینجا هم تنذیرا خمس را کفایت کرده است. بنابراین تعلیل هیچ ارتباطی به موضوع بحث ما نخواهد داشت بنا بر این احتمال. البته فی نفسه ممکن است شما منهای این تحلیل بگویید از این روایت استفاده می شود که تا شما خمس را ادا نکنید نمی توانید بر این مال

سؤال:

پاسخ: این دیگر بحث تعلیل را پایش را وسط نکشید بگویید این روایت می گوید که اگر می خواهید در این مال تصرف کنید باید خمسش را بدهید. حالا چه تعلیل باشد چه نباشد. این یک تقریب دیگری از استدلال است. در این تقریب هم شما اگر خمس ندهید نمی توانید در مال تصرّف کنید. این از این باب. خب این همان بحث که به طور کلی در اینجا ها ما عرض می کردیم که آن این است که معنای این مطلب این است که اگر شارع اجازه تصرف در این مال را با خمس نداده بود اینجا باید احتیاط می کرد. احتیاط می کردیم به چه خاطر آیا به خاطر اینکه در اینجا حکم واقعی اجتنب عن الحرام فعلی است از این جهت است یا به خاطر این است که ادله برائت اصلا به طور کلی موارد علم اجمالی را شامل نمی شود. هر دو جهتش ممکن است یعنی چه احکام اولیه نسبت به مورد ما لو لا هذه المصالحه فعلیّت یعنی ناظر به این باشد که لو لا هذا الحکم الشرعی، حکم واقعی اینجا فعلی بوده است. خب یک موقعی ما این جوری می گوییم که حکم واقعی اینجا فعلی بوده است و شارع مقدس می گوید که من از آن فعلیّت به وسیله این اخراج خمس به این نحو خاص آن فعلیّت را هدایت کردم. از این استفاده نمی شود که در سایر موارد حکم چطوری است. ببینید یک نکته را توجه فرمایید ما در واقع ادله اولیه اقتضای این دارد که نسبت به علم اجمالی ما احتیاط را تام کنیم. در مقابل چون ظاهرش فعلی است فعلیت ادله اولیه اقتضای احتیاط کامل را می کند. در مقابل این ادله شارع مقدس دو تا چیز را مانع قرار داده است که جلو آن فعلیت را بگیرد. یکی ادله برائت. یکی همین لزوم اخراج خمس. لزوم اخراج خمس هم می تواند مانع آن فعلیّـت ادله احکام اولیه باشد. خب ما در این مورد شارع مقدس ادله لزوم خمس را مانع از فعلیت کامل احکام اولیه قرار داده است. یک فعلیّت ناقص فعلیتی که با انجام خمس آن فعلیّت تأمین می شود را شارع مقدس به او اکتفا کرده است. وقتی شارع به این اکتفا کرده است ما از آن این مطلب استفاده نمی شود که در سایر مواردشارع چه کرده است. در سایر موارد این حکم خاص وجود ندارد. این که شارع مقدس آن فعلیت احکام واقعیه را تبدیل به یک فعلیت ناقص کرده باشد آن وجود ندارد. در سایر موارد ممکن است شارع مقدس فعلیّت را به طور کامل قبول کرده باشد. یعنی گفته باشد احتیاط کامل کنید. ممکن است شارع مقدس در سایر موارد اصلا از فعلیّت به طور کامل رفع ید کرده باشد. از این روایت چه استفاده می شودآیا استفاده می شود که در سایر موارد شارع مقدس به علم اجمالی توجه کرده است از این چیزی در نمی آید. به تعبیر دیگر هر جور حکم سایر موارد باشد آن حکم سایر موارد نسبت به مورد روایت ما فرق دارد. ما چه قائل شویم علم اجمالی تنجیز می کند وجوب موافقت قطعیه را در سایر موارد می آورد چه قائل شویم که علم اجمالی تنجیز نمی کند و موافقت قطعیه لازم نیست حتی مخالفت قطعیه هم جایز است. هر کدام از اینها را قائل شویم حکم مورد بحث ما حکم دیگری است. یعنی متفاوت است با آن حکم ها. وقتی متفاوت بود از این القای خصوصیت از چه جهتش می خواهید القای خصوصیت کنید؟ یعنی ما نحن فیه یک حیص ترخیصی دارد یک حیص الزامی دارد. از یک حیص شبیه آن ادله احکام اولیه است که فعلیت حکم رابه نحو کامل اقتضا می کند و از یک جهت شبیه ادله برائت است. چون اینجا یک فعلیت متوسط قائل شده است. نه به آن فعلیت کاملی که موافقت قطعیه أی ما کان انسان باید انجام دهد نه مثل آن ادله برائت که مثلا موافقت

حالا نسبت به مخالفت قطعیه کار ندارم موافقت قطعیه را شما در نظر بگیرید. موافقت قطعیه را به هر حال بهیچ وجه مراعات نکرده است. به نحو فی الجمله احتیاط آن را لازم کرده است. بنابراین این از کجا می توانیم از این روایت استفاده کنیم که شارع مقدس

حالا اینجا یک نکته به خصوص در اینجا یک بحث دیگر هم هست. ان الله قد رضی من الاشیاء بالخمس در واقع از آن

اگر ما در بحث وجوب موافقت قطعیه بخواهیم به این روایت تمسک کنیم این که موافقت قطعیه را لازم نکرده است. حالا منهای تعلیل. بحث تعلیل را کنار بگذارید که عرض کردم بستگی دارد که چطوری ما تعلیل را معنا کنیم. این روایت می گوید که شما خمس را بدهید کفایت می کند. این می تواند از باب این باشد که احتمال دارد که این خمس باشد. شارع مقدس موافقت احتمالیه را اینجا کافی دانسته است. خب اینجا شارع موافقت احتمالیه را کافی دانسته است اگر بخواهید القای خصوصیت کنید یعنی در سایر موارد هم باید بگویید که موافقت قطعیه کافی است. شارع ممکن است بحث مصالحه الهیه و اینها نباشد. حالا آن تعلیل را ایشان از آن تعلیل استفاده می کرد که کأنه خمس بدل واقع است. شارع مقدس به موافقت احتمالی واقع ولو ببدله حکم کرده است. ولی شاید اینجا این جور نباشد. اینجا می گوید موافقت احتمالیه کافی است. چون خمس البته یک موافقت احتمالیه خاص را لازم کرده است نه همه مراتب موافقت احتمالیه. اینکه می گویم اینجا با سایر موارد فرق دارد از این جهت که اینجا ممکن است مثلا مال حرامی که در مال من هست یک سوم باشد. ممکن است یک پنجم باشد ممکن است یک دهم باشد. شارع مقدس گفته است یک پنجم را شما بدهید کافی است. این یک پنجم که گفته است بدهید کافی است از یک جهت تضییق است. یعنی اگر واقع حکم واقعی ما آن مقدار حرامش یک دهم باشد شما این که یک پنجم را دارید می دهید شارع به شما تضییق قائل شده است. از یک طرف توسعه است. ممکن است مقدار حرام یک سوم باشد شارع به شما یک پنجم را قائل شده است. پس بنابراین اینجا شارع یک حالت بینابین را مراعات کرده است. یک فردی از افرد موافقت احتمالیه را لازم کرده است اصلا بر شما. خب اینکه این فرد را لازم کرده باشد از این چه استفاده می شود؟ ممکن است در سایر موارد آن حداکثر را باید انسان بدهد ممکن است در سایر موارد حد اقل را بدهد. با هر دو اینها سازگار است. این یک تعبد خاص است خلاصه. از این تعبد خاص بهیچ وجه نمی شود حکم سایر موارد را استفاده کرد. بله اگر آن تعلیل را می خواستید تمسک کنید آن عیب ندارد آن بحث اینکه شارع مقدس این را کأنه بدل از واقع قرار داده است آن یک نوع استدلالی ممکن است بگوییم هست که شارع مقدس ان را بدل از واقع قرار داده است. بنابراین به نظر می رسد که به این روایت نشود تمسک کرد.

سؤال:

پاسخ: در این مورد شارع مقدس این تأثیر خاص را برایش قائل شده است. عرض من همین است ببینید

سؤال:

پاسخ: نه شارع مقدس در این مورد کامل کامل قائل نشده است ناقص ناقص هم قائل نشده است. این وسط قائل شده است. در سایر موارد ممکن است کامل قائل شده باشد ممکن است آنجا هیچی قائل نشده باشد. حکم سایر موارد را از این حکم نمی شود استفاده کرد. چون به هر حال حکم این مورد با حکم سایر موارد فرق دارد. ما در سایر موارد می دانیم که به این شکل نیست. به این شکل با یک پنجم مال شما نمی دانید که چه مقداری از این اتاق پاک است و چه مقداری نجس است. بگوییم یک پنجم اتاق را تطهیر کن و سایر اتاق کلا پاک می شود. این که این شکلی نیست. یا فی الجمله یک مقداری اش را آب بکشی کافی است حتی در مورد موافقت قطعیه هم اگر کسی بخواهد قائل شود که این که به نحو یک پنجم یک حکم تعبدی خاص هست. وقتی اینجا یک حکم تعبدی خاص وجود داشت ممکن است لو لا این حکم تعبدی خاص در سایر موارد توسعه باشد ممکن است لو لا این حکم تعبدی خاص در سایر موارد تضییق باشد. این حکم تعبدی خاص برای توسعه آمده است یا برای تضییق آمده است از این چیزی استفاده نمیشود. بله اگر تعلیل بود معنای تعلیل این است که قد رضی من الاشیاء بالخمس یعنی شارع مقدس کأنه اصل اولی این بود که راضی نباشد حالا با خمس آمده است و رضایت داده است. این را ممکن بود با تعلیل بشود به ان تمسک کرد.

سؤال:

پاسخ: حاج آقا که قائل هستند که باید به فقیر داده شود. مصرفش با مصرف چیز فرق دارد.

سؤال

پاسخ: اگر قائل شویم که مصرفش مثل مصرف بقیه چیزها هست که آن خیلی متفاوت می شود. موافقت احتمالیه هم نیست. کأنه مصالحه آن بحث مصالحه الهیه ای که آقای چیز مطرح می کنند آن که دیگر می گویند کأنه یک نوع مصالحه است شارع گفته است که اگر شما این را به ارباب خمس بدهید هم مالکش را تغییر دادده است هم ملکش را تغییر داده است. این که می گوییم علی أیّ تقدیر اینجا مالک تغییر پیدا کرده است ولی مالکش یک موقعی طبق قانون کلی باب مجهول المالک ها و امثال اینها هست که فقرا هستند و یک موقعی هست که مالکش طبق قانون کلی نیست. این مورد خاص را ارباب خمس را مالک قرار داده است. خب این بحث این روایت تمام.

سؤال:

پاسخ: با آن سازگار است. نه اینکه این ناظر به آن هست. با آن هم سازگار است. میخواهم بگویم که ناظر به هیچ کدام نیست. اگر قاعده اولیه در باب علم اجمالی برائت باشد این روایت می گوید که در این مورد خاص نه این قاعده تضییق دارد ایجاد می کند. اگر قاعده اولیه احتیاط کامل باشد این هم می خواهد بگوید که اینجا توسعه بده. اینجا احتیاط کامل لازم نیست. احتیاط به این شکل خاص کفایت می کند. بستگی دارد که این لسان لسان توسعه ای باشد یا لسان تضییقی باشد. اگر تعلیل باشد ان الله تعالی قد رضی من الاشیاء بالخمس این لسان می شود لسان توسعه ای. ان الله قد رضی من الاشیاء بالخمس. دیگر لازم نیست که آن احتیاط کامل کنیم. همین مقدار که خمسش را بدهیم بس است. شبیه یجزی بود که در آن روایت عرض می کردم. شبیه آن می شود. ولی اگر قد رضی ناظر به این حیثیتش نباشد ناظر به این باشد که چرا شارع مقدار حرام را در یک پنجم معیّن کرده است. می گوید چون در سایر موارد خدا یک پنجم را برای خودش قرار داده است این جا هم تنذیرا به سایر موارد یک پنجم را قرار داده است که اصلا به این بحث ها ارتباط ندارد. یک حیث دیگری مرتبط است. خب این هم بحث

یک مطلب دیگری ایشان در ادامه دارد

أو الامر بغسل الناحیه التی لاقط الدم فی الجمله حتی یکون علی یقین من طهارته

آقای حائری رحمه الله علیه یک استدلال دیگری برای اعتبار علم اجمالی به تکلیف از اخبار که می کند به روایاتی که به صحیحه زراره تمسک می کند. در صحیحه زراره می گوید که شما کل آن ناحیه ای که فی الجمله در قسمتی از آن ناحیه دم ملاقات کردی کل ناحیه اش را باید بشورید. می دانم مثلا قسمت چپ لباس من به آن خون اصابت کرده است. کل آن ناحیه باید شسته شود. بنابراین این کأنه احتیاط لازم است. یک تعلیل لازم دارد حتی یکون علی یقین من طهارته. بعد ایشان می گوید و الظاهر انّه لا قصور فی الذیل فی دلالتها علی التعلیل المستلزم لالقای خصوصیه الطهاره کما یلقی خصوصیه الخمر من المثال المعروف. می گوید ظاهر این است که حتی یکون علی یقین من طهارته یعنی در مقام تعلیل است. وقتی در مقام تعلیل شد این علی یقینٍ من طهارته این طهارته خصوصیت ندارد. حتی یکون علی یقینٍ کأنه ملاک است. پس از آن استفاده می شود که در موارد علم اجمالی شما باید احتیاط کنید تا یقین برای شما حاصل نشود. خب این این مطلب. اینجا چند مرحله در بحث هست. یک مرحله بحث این است که ما ممکن است بگوییم که طهارت خصوصیت ندارد. از طهارت ولی وقتی طهارت خصوصیت نداشت آیا معنای این این است که در همه موارد علم اجمالی تنجیز می کند یا در خصوص ما نحن فیه علم اجمالی تنجیز می کند؟ ما عرض کردیم در موارد این که نمی دانم لباس من پاک است یا نجس است اصل اولی احتیاط است. به دلیل اینکه شک در محصل است. شارع مقدس به من گفته است که در لباس پاک نماز بخوان من نمی دانم که با نماز خواندن در این لباس صلوه در لباس پاک محقق می شود یا خیر. طهارت خصوصیت ندارد. در جیمع در موارد شک در محصل شما باید یقین پیدا کنید که آن موضوعی که شما دارید آن موضوع مصداقی از مصادیق مأمور به است. شارع به شما گفته است که مثلا درلباس حلال نماز بخوان. من نمی دانم این لباسی که دست من هست حلال است یا حرام است. لو لا ادله البرائه. حالا منهای اصاله الحل. لو لا ادله اصاله الحل که می گوید کل ما لا یعلم انّه، اگر از آن قمض عین کنیم خب من باید احتیاط کنم اینجا چون شارع مقدس به من گفته است

یک بحث این است که می توانم در این تصرف کنم یا خیر آن بحث یک بحث است و یک بحث است که صلوه در این صحیح هست یا خیر. شارع به من گفته است که الصلوه فی ثوب المباح واجبٌ شما باید این را احراز کنید که این صلوه شما صلوه در ثوب مباح است. بنابراین اینجا شک شک در محصِّل است. عرض من این است که خب از من طهارته ما القای خصوصیت می کنیم می گوییم خصوصیت ندارد طهارت. ولی حالا خصوصیت نداشت علم اجمالی در همه موارد تنجیز دارد یا در موارد شک در محصل تنجیز دارد. ممکن است ناظر به این جهت باشد. موارد شک در محصل که منجّز است بحثی نداریم. پس بنابراین از این اولا آن نکته ای که ما می خواهیم استفاده کنیم استفاده نمی شود.

سؤال:

پاسخ: یک مطلب ایشان می خواهد بگوید که القای خصوصیت اینجا باید کرد من عرضم این است که اگر هم القای خصوصیت کنیم به درد بحث ما نمی خورد. این یک مرحله بحث. مرحله دوم اینکه اصلا القای خصوصیت هست یا نیست.مرحله دوم بحث یک بحث کبروی و بحث اساسی این بحث است. ایشان تنذیر می کنند به مثال معروفی که یحرم الخمر تحرم الخمر لأنّها مسکرهٌ. حالا معروف خمر مؤنث است و لانه مسکرهٌ باید بگوییم ولی حالا معمولا می گوییم الخمر حرام لانه مسکر. می گوید از این، اینجا یک بحثی هست مرحوم نائینی در رساله صلوه مشکوک و اینها مطرح کرده است مرحوم آقای خویی هم در حواشی اجود التقریرات در بعضی موارد بحث را آورده اند. من الآن چیز نبود که آدرس اینها را دقیق به شما عرض کنم. این بحثش را حاج آقا در بحث خمس به تناسب بحث حکمت و علت یک جایی بحث حکمت و علت را مفصل در خمس مطرح کردند کلمات آقای نائینی و اینها را آنجا مطرح کردند عبارت مرحوم نائینی در لباس مشکوک در همان خمس به طور کامل در جزوه خمس نقل شده است و فکر می کنم ادرس آن بحث آقای خویی در اجود التقریرات هم همان جا باشد. من آدرسش را بعدا ممکن است بدهم خدمت شما. ببینید یک بحث در باب تعلیل وجود دارد که در بحث حکمت و علت هم خیلی مؤثر است. آن این است که تعلیل در صورتی می تواند معلل باشد که علت یعنی آن چیزی که بعد از ادوات تعلیل قرار گرفته است علت تامه باشد. تمام العله باشد. ولی اگر جزء العله باشد فایده ندارد که وجود این جزء العله در سایر موارد کافی نیست. خب یک بحثی اینجا هست که چرا شما مثلا الخمر حرامٌ لانّه مسکر، اصل مسکر را تمام العله می گیرید. اسکار را تمام

این احتمال وجود دارد که اسکار خمر علّت باشد. یعنی جامع اسکار جزء العله است اضافه آن جامع به خمر جزء دیگر علت شود. بنابراین خصوصیّت مورد دخالت داشته باشد در حکم. بعد روی همین جهت مرحوم آقای خویی اینجا تفصیل قائل شده اند آن جوری که در ذهنم هست. بین این دو جمله به نظرم مرحوم آقای خویی این تفصیل مال آقای خویی است.

یک موقعی می گوییم الخمر حرام لانّه مسکر. یک موقعی می گوییم الخمر حرام لاسکاره. می گویند اگر گفتیم لاسکاره از این استفاده نمی شود که کلّ مسکرٍ حرام. مسکر تمام العله است و هیچ چیز دیگری در حرمت خمر دخالت ندارد و خصوصیت مورد جزء العله تحریم نیست. ولی اگر گفتیم که الخمر حرامٌ لأنّه مسکر. از این تعمیم استفاده می شود. خب هیچ توضیحی بر این جهت دا ده نشده است. چرا اینگونه است؟ در حالی که در واقع وقتی شما می گوییم الخمر حرامٌ لاسکاره، این تعلیل باید بازگشت کند به یک قیاسی که شما شکل می دهید. باید یک صغری و کبری ای از این تعلیل به دست بیاید و آن صغری و کبری کما اینکه در الخمر حرامٌ لانّه مسکر هم همین است. در واقع یک کبری مطوی اینجا وجود دارد. کأنه می گوید الخمر حرامٌ چرا؟ لانّ الخمر مسکرٌ و کل مسکرٍ حرامٌ فالخمر حرامٌ. آن چیزی که تعلیل را تصحیح می کند کبری مطوی ای است که در اینجا وجود دارد و آن کبری مطوی، تعمیم علّت را سبب می شود. که ما می گوییم علّـت معمّم است به علت اینکه دلالت در یک کبری مطوی دارد. الخمر حرامٌ لاسکاره هم باید برگشت کند به یک صغری و کبری ای که اینجا چیده می شود. آن صغری و کبری این است که الخمر مسکرٍ و کل مسکرٍ حرامٌ و الا همین جوری لاسکاره که نمی تواند علت باشد برای این.

خب این جوری ممکن است شخصی بحث را اشکال کند. ولی به نظر می رسد هر چند تفصیل بین این دو مورد صحیح نیست ولی واقعش این است که القای خصوصیّـت مورد در هیچ یک از این دو مورد به دلالت لفظیه نیست. در هر دو این دو مورد اگر ما بخواهیم نسبت به مورد القای خصوصیت کنیم باید به ارتکازات توجه کنیم و لو لا الارتکازات ما آن خصوصیّت مورد را نمی توانیم از آن القای خصوصیت کنیم. توضیح و ذلک را وقت گذشته است فردا در موردش انشاء الله توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد